



مصاحبه غسان شربل با صلاح عمرعلی سفیر عراق در سازمان ملل قبل از آغاز جنگ با ایران

ترجمه: دکتر غلامعلی رجایی

مقدمه

صدام از سال ۱۳۵۸ به فکر جنگ با ایران بود

سوال: چرا صدام جنگ را انتخاب کرد؟

معتقدم ۲ عامل در این تصمیم صدام نقش ایفا کردند. یک عامل مربوط می‌شود به شخص صدام که همیشه به دنبال رهبری فراتر از عراق بود. و به گمان قریب به یقین او تصور می‌کرد پیروزی بر کشور بزرگی مانند ایران و وادار نمودن ایران به باز پس دادن حقوق عراق، او را به رهبری در قواره جمال عبدالناصر تبدیل خواهد کرد که حرف اول را در منطقه بزند.

عامل دیگر اینکه صدام به این نتیجه رسیده بود و یا احساس کرده بود که این اقدامش همراه خواهد بود با حداقل موافقت غرب به دلیل هراسهایی که ایران بعد از شاه برای غرب ایجاد کرده بود. صدام مرد ساده لوحی نبود و حتماً دریافته بود که اگر غرب با اقدام او موافق نباشد، پس چرا او را تشویق می‌کند؟ چون جنگ بر علیه ایران نیازمند سلاح و پشتیبانی می‌باشد و برای اینکه ایران کشور بزرگی در منطقه است.

مصاحبه‌ای که در این شماره از فصلنامه درج شده است بخشی از مصاحبه غسان شربل با صلاح عمرعلی - سفیر عراق در سازمان ملل در سال ۱۳۵۸- است که از کتاب "صدام مر من هنا" که در سال ۲۰۱۰ در بیروت منتشر شده می‌باشد.

وی از مقامات ارشد عراقی است که در کنفرانس کشورهای عضو جنبش غیر متعهد که در این سال در کوبا- هاوانا - تشکیل شده بود، به همراه صدام که تازه پس از کودتا علیه احمد حسن البکر به ریاست جمهوری عراق رسیده بود، حضور داشت .

اهمیت این سند در حقانیت و مظلومیت جمهوری اسلامی در جنگی تحمیلی و غافلگیرانه از این جهت است که وی با بیان خاطره ای در این زمان به نقل از صدام می‌گوید: صدام از همان ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی ایران به دنبال جنگ با این کشور و نابودی ایران بود .

سوال: آیا صدام از ایران تنفر داشت؟

بله

سوال:

آیا صدام از خمینی تنفر داشت؟

طبیعی بود.

سوال: آیا از شیعیان عراق تنفر داشت؟

این پاسخ شما را متعجب خواهد کرد این اتهام به صدام که او انگیزه مذهبی داشت به نفع اوست و اتهامی نادرست است. صدام اینگونه فکر نمی‌کرد. او روابطش با دیگران را براساس میزان قرابت و دوری افراد از خودش تنظیم می‌کرد و یا براساس توانایی افراد در انجام کارهای سخت و حل مشکلات و هرکس دارای محبوبیت و طرفدار می‌شد، به او رحم نمی‌کرد. چه سنی می‌بود و چه شیعه. من این را می‌گویم چون اهل تکریت هستم. هرکس صدام را به مذهبی بودن متهم کند، اشتباه می‌کند و به صدام خدمت می‌کند یا از او دفاع می‌کند. این روش تفکر صدام نبود. و هرچند که پیروی از یک گرایش مذهبی همیشه یک عامل منفی نیست. احترام گذاشتن یک فرد به مذهبش الزاماً به این معنی نیست که او دارای موضع بدی می‌باشد.

سوال: ولیکن دستگاههای حاکمیت صدام متکی به اهل سنت بود.

این اشتباه زیاد تکرار می‌شود. در دستگاههای امنیتی صدام هم شیعه بود و هم سنی هرچند که برخی افراد به دلیل وابستگی به یک منطقه معین و یا شناختی که از آن منطقه داشتند در آنجا مسئولیت می‌گرفتند. ولیکن این سخن که دستگاههای فعال فاقد شیعیان بود و یا نسبت آنان کم بود، واقعاً نادرست است. در این مسئله یک فریبکاری با اهداف معین

وجود دارد. شما اگر همراه صدام بودی و پیرو او بودی تو را می‌پذیرفت فارغ از اینکه مذهب چیست و اگر تابع او نبود تو را نمی‌پذیرفت هرچند که از خانواده‌اش باشی. صدام کشتاری که در تکریت کرد بیش از شهرهای شیعه نشین بود. من معتقدم، متهم نمودن صدام به تعصب در مذهب، خدمت کردن به اوست. معیارهای صدام چیزهای دیگری بود.

سوال: آیا مطلب خاصی در مورد جنگ عراق و ایران داری؟

من مطلبی را با دلایل بسیار بازگو می‌کنم که نشان می‌دهد تصمیم جنگ علیه ایران تقریباً یکسال قبل از وقوع جنگ گرفته شد.

در سپتامبر ۱۹۷۹ کنفرانس غیرمتعهدها در کوبا برگزار شد. صدام ریاست هیئت عراقی را برعهده داشت در حالی که ۲ ماه قبل از آن به ریاست جمهوری رسیده بود. و من به عنوان عضو هیئت عراقی در این کنفرانس شرکت کردم.

ریاست هیئت ایرانی برعهده دکتر ابراهیم یزدی وزیر خارجه بود که پس از پیروزی انقلاب به این سمت برگزیده شده بود. در حاشیه اجلاس دیداری میان صدام و دکتر یزدی صورت گرفت که من هم در آن حضور داشتم. در آن هنگام روابط ۲ کشور دچار کمی تنش شده بود. نه فقط به دلیل طبیعت تحولی که در ایران رخ داده بود و شعارهایی که در ایران سر داده می‌شد، بلکه به دلیل برخوردهای مرزی بین ۲ کشور نیز بود. و منصفانه می‌گویم که اکثر تجاوزها از سوی طرف ایرانی صورت می‌گرفت. تجاوزهایی علیه پاسگاههای پلیس مرزی عراق و تحرکات تحریک‌آمیز در شط‌العرب.

در این دیدار گفتگوی مثبت و مهمی بین صدام

افزود: این صحبت از راه حل مسالمت آمیز و انسانی و حل کردن اختلافات با ایران را نمی‌خواهم. دیگر از زبان تو تکرار شود مطلقاً. خودت را در سازمان ملل آماده کن. گوش کن آن چه را به تو می‌گویم: سرهای ایرانی‌ها را خواهم شکست و خرمشهر و شط‌العرب را باز خواهم گرداند.

سخنان صدام کاملاً با فضای دیدار با دکتر یزدی تفاوت داشت. او در پنهان نمودن تفکراتش بسیار حرفه‌ای و مسلط است. او تصور کرد که در برابرش یک فرصت تاریخی برای ادب کردن ایران که در

شرایط درگیریهای داخلی و انهدام ارتش بود، وجود دارد. پر مخاطره بودن سخن صدام را درک کردم که دارای لحن انگیزاننده کوری بود. من هم حد خود را می‌دانستم، چون با مردی سخن می‌گفتم که دو ماه پیش ۵۴ نفر از فرماندهان و کادر حزب بعث را یک روز پس از رئیس‌جمهور شدن اعدام کرده بود. احساس کردم

که شرایط به سمت وقوع یک فاجعه پیش می‌رود. آشکار شد که صدام می‌خواهد پیش از آنکه حکومت جدید ایران قدرت بگیرد با آن تسویه حساب تاریخی کند. همچنان که ثابت شد که جنگ با ایران در نظر صدام فرصتی بود برای معرفی عراق نیرومند به عنوان بازیگر تعیین کننده در منطقه و معرفی صدام به عنوان نیرومندترین بازیگر منطقه.

با خودم فکر کردم، قدرت و حکومت چقدر

و دکتر یزدی انجام شد. دیدار با توافق بر تداوم گفتگوها در سطح بالا به پایان رسید.

من برای بدرقه وزیر خارجه ایران خارج شدم و هنگامی که به داخل اتاق صدام بازگشتم او به سرعت برای رفتن به پارک خارج شد و من هم او را همراهی کردم. واقعاً فضای مثبت دیدار مرا وادار کرد که قانع بشوم لازم است مشکلات دو کشور از راههای مسالمت آمیز حل شود. برای اینکه من خطر وقوع جنگ بین عراق و ایران را که چند برابر عراق جمعیت داشت، درک می‌کردم. بسیار مایل بودم که شخص رئیس‌جمهور را این گونه قانع سازم. و فکر کردم که فضای دیدار زمینه مناسبی را برای طرح این موضوع بوجود آورده است، بویژه که من و صدام به تنهایی سخن می‌گفتیم.

سخن را با اهمیت و ضرورت راه حل مسالمت آمیز و لزوم گفتگوها و دیدارها آغاز کردم و گفتم ما دو کشور همسایه هستیم و هر کشوری نیاز دارد که اقتصادش را سامان دهد و فرصتهای آموزش و دانش را برای فرزندانش فراهم کند و افزودم، جنگ، راه حل اختلافها نیست. بویژه اگر با پشتوانه حساسیتهای تاریخی واقع شود، بسیار جنگ عمیق و دشواری خواهد بود. در این هنگام، صدام به سخنان من گوش می‌داد. توانایی گوش دادن از ویژگیهای صدام بود.

وقتی سخنم به پایان رسید، صدام گفت: ای صلاح به هوش باش، این فرصت به دست نمی‌آید مگر در هر صدسال، یک بار و ما سرهای ایرانیان را خواهیم شکست و هر یک وجب خاکی را که اشغال کرده‌اند باز پس خواهیم گرفت و شط‌العرب را باز پس می‌گیریم. به چشمانش نگاه می‌کردم و او

صلاح: پر مخاطره بودن سخن صدام را درک کردم که دارای لحن انگیزاننده کوری بود. من هم حد خود را می‌دانستم، چون با مردی سخن می‌گفتم که دو ماه پیش ۵۴ نفر از فرماندهان و کادر حزب بعث را یک روز پس از رئیس‌جمهور شدن اعدام کرده بود

دیگری رخ داده است. باید شرایط پیروزی جنگ را بررسی کنیم. مطالعات می‌گوید، اولین شرط پیروزی در جنگ این است که ارتش در حالی که از سوی یک جبهه متحد داخلی حمایت می‌شود، بجنگد. یک جبهه ملی فراگیر که همه نیروها و احزاب و گرایش‌ها را در برمی‌گیرد. این شرایط هم اکنون فراهم نیست، قربان، آیا یک حزب به تنهایی می‌تواند این جنگ را اداره کند؟

طبیعتاً صدام به من اجازه سخن گفتن می‌داد، نه به جهت اینکه سفیر بودم، بلکه به دلیل اینکه عضو سابق فرماندهی حزب بودم.. گفتم شرایط فعلی، شکست در جنگ را هشدار می‌دهد. برای اینکه با فروپاشی مواجه نشویم استدعا دارم اجازه بدهید اقداماتی برای تشکیل یک جبهه ملی انجام گیرد و الزامات و مقدمات آن را فراهم سازید.

در آن روزها، صدام دچار غرور عجیبی شده بود. در حالی که رهبران جهان با او تلفنی صحبت می‌کردند، چرا بخواهد سخنان سفیر کشورش در سازمان ملل را بپذیرد؟

غرور او به حدی بود که او را کاملاً کور کرده بود. به من گفت: ای صلاح، این موضوع را کاملاً فراموش کن. ما به تشکیل یک جبهه ملی نیازی نداریم. از تو خواهش می‌کنم دیگر در این رابطه صحبت نکنی. اگر تو به دنبال به دست آوردن اطمینان خاطر و اعتماد به نفس هستی، به آن نیازی نداریم. اعتماد به نفس ما بسیار عالی است. پیروزی با ماست، نتیجه جنگ را خواهیم گرفت، ایرانی‌ها نابود خواهند شد.

مردم را عوض می‌کند. صدام دیگر آن جوان آرام که همیشه ساکت بود و به سخنان دیگران گوش می‌داد و برخوردهای پسندیده‌ای داشت، نبود. او زندگیش را وقف حزب کرده بود. او اکنون تنها تصمیم گیرنده عراق است و غرور ترسناکی به او دست داده است و معتقد به شیوه مرگ بار توسط به زور در برخورد با مسایلی داخلی و خارجی است.

و اما اینکه من چه اقدامی کردم؟ آرزو می‌کردم

جنگ اتفاق نیفتد ولیکن

اتفاق افتاد. هیچ انتخابی

برابر من نبود. به عنوان

نماینده عراق در سازمان

ملل هر آنچه که می‌توانستم

برای خدمت به کشورم

انجام دادم. جنگ دیپلماسی

فعالانه‌ای در سطح شورای

امنیت، جنبش غیرمتعددها،

کنفرانس اسلامی و سازمان

کشورهای عربی در جریان

بود. من مأموریتم را انجام می‌دادم ولیکن از نظر

روحی در آسایش نبودم. و از خودم سؤال می‌کردم

تا کی می‌توانم با احساسات درونی‌ام کنار بیایم.

فکر استعفا مرا به خود مشغول کرده بود. به بغداد

رفتم و با بسیاری از جمله صدام و وزیر خارجه

دیدار کردم. این دیدار در می ۱۹۸۲ بود. به صدام

گفتم، نزدیک است جنگ وارد مرحله تازه‌ای شود.

ایران جان گرفته و دارد به ما فشار می‌آورد. این

اولین جنگ تاریخ نیست. پیش از آن جنگ‌های

صدام: ای صلاح، این موضوع را کاملاً فراموش کن. ما به تشکیل یک جبهه ملی نیازی نداریم. از تو خواهش می‌کنم دیگر در این رابطه صحبت نکنی. اگر تو به دنبال به دست آوردن اطمینان خاطر و اعتماد به نفس هستی، به آن نیازی نداریم. اعتماد به نفس ما بسیار عالی است. پیروزی با ماست، نتیجه جنگ را خواهیم گرفت، ایرانی‌ها نابود خواهند شد